کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب ۲۰۷۴۷۰
کتاب مختصری از طب قرن ۱۳
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۶۳۰۵

کتاب ... د ط

اذان العبد

اذا العبد عربیست و آن نوعی از صعتر الراعی است بفارسی کسته خوانند الصواب اذان گفته شد بکرّر دید معلوم
ب ۲ ی اذان الدب عربیست و آنرا ابو جر خوانند اذان معلوم و دب مشهور اذا رافیون اسم کتب
است و آن نوعی از کف دریاست همزه ممدود و دال معجم و با الف کشیده را ساکن همزه دیگر مفتوح و بفا زده یا
مضموم با واو کشیده نون ساکن ح ی ۳ آذرکون اسم فارسی است اذریون نیز گویند بعضی گویند آتش و آن
نوعی از شقایق است همزه مضموم دال مضموم و برا زده کاف مضموم و با واو کشیده نون ساکن ح ی ۳
اذان القیس عربیست و آن نوعی از حی العالم است اذان معلوم قاف مفتوح سین مکسور و با یا کشیده
سین ساکن ارماطا یونانیست بفارسی گل گیدر گویند همزه مفتوح و برا زده میم مفتوح و با الف کشیده
طا ساکن در کاذی طبیعت آن گفته میشود ارمال رومیست و آن چوبیست یمنی خوشبوی همزه مفتوح و را زده
میم مفتوح با الف کشیده لام ساکن ح ۲ ی ارطاماسیا رومیست بفارسی برنجاسف خوانند همزه مفتوح
و برا زده طا مفتوح و با الف کشیده میم مفتوح با الف کشیده و سین مکسور و یا مفتوح و با الف کشیده
ح ی اخر ۳ اردة عربیست بفارسی درخت صنوبر خوانند همزه مفتوح و برا زده دا مفتوح تا مضموم
جز و مفتوح ح ی آذر زرزیر و این هر سه اسم بریخ است و آن مشهور است و محتاج باعراب نیست ب ی ۲
اریو برید آرنو برنو فارسی و آن دوایی است از سیستان نخود مانند یا زشکافته است همزه ممدود
زا مکسور و با یا کشیده دال ساکن اراه رومیست بفارسی مصطکی است همزه مفتوح را مفتوح و با الف کشیده
یا ساکن ح ی ۲ ارشا اسم کتب و آن مرتشاست همزه مفتوح و برا زده شین معجم مفتوح و دال مهمله
زده ح ی ۳ اردم رومیست و آن اذرکون است که گفته شد همزه مفتوح و برا زده دال مفتوح
و بمیم زده و مکسور نیز گویند ارسطلوخیا یونانیست بفارسی زراوند گویند همزه مفتوح را مکسور

ارماطا
ارطاماسیا
برنجاسف
بریخ
مصطکی
زراوند

خیازره
نوشادر
جا

ومیبن زده طا مفتوح لام مضموم وباواو کشیده خا مکسور یا مفتوح والف کشیده ی ح ۲ اردقیناری یونانیت
بفارسی خیازره گویند همزه مفتوح را مکسور وبرال زده فا مفتوح نون مفتوح باالف کشیده نون مکسور بایا کشیده
وبعضی اردقیابی خوانند ح ی دراول ۳ ارمینا یونانیت بفارسی نوشادر گویند همزه مفتوح وبرا زده
میم مکسور وبایا کشیده نون مفتوح وباالف کشیده طبیعت آن دیونشادر گفته شود ارقان اسم گیت بفارسی
خا گویند همزه مفتوح را مفتوح قاف مفتوح وباالف کشیده نون ساکن درضا طبیعت آن گفته شود آن اسم
اردشیران متفرقه است وآن نوعی از مرداست همزه مفتوح دال مفتوح شین معجم مکسور وبایا کشیده
را مفتوح وباالف کشیده نون ساکن ارشر نمک است همزه مفتوح وبرا زده تا مفتوح وبرال زده اریان

نمک بحری رات
دریا

عربیت بفارسی نمک دریایی گویند همزه مضموم وبرا زده با مکسور یا مفتوح وباالف کشیده نون ساکن ح ی
وگویند زارجان اسم گیت وآن لوزالبر است طبیعت آن گفته میشود ارجوان عربیت بفارسی ارغوان

ارغوان

گویند همزه مضموم وبرا زده جیم مضموم دال مفتوح وباالف کشیده نون ساکن ب د او اقلا اسم گیت بفارسی

بادآورد

گندم گویند همزه مفتوح ما مفتوح وباالف کشیده قاف مفتوح ومضموم نیز گویند واو مفتوح وباالف کشیده ارحقینه

ارحقینه حب قلقل

رومیت بشیرازی اسفرک گویند همزه مفتوح وبرا زده حا مکسور وبایا کشیده قاف مکسور نون مفتوح وبها زده ارمنین

ارمنین

رومیت بفارسی دانه وبرا انار دانه دشتی گویند وآن فلفل است وگفته شود همزه مفتوح وبرا زده میم مفتوح نون مکسور وبایا
کشیده نون ساکن ح د ۲ کمری ارنب بحری عربیت بفارسی خرگوش گویند مشهور است ح د ا د ب بحری حیوانیست دریایی

خرگوش

هرف بشکل واز سموم است ارمانیقون یونانیت بفارسی زرنیخ زرد گویند همزه مفتوح وبرا زده سین

زرنیخ زرد

ساکن وباالف کشیده نون مکسور وبایا کشیده قاف مضموم وباواو کشیده نون ساکن ح ی ۳ ارطبرلوی
است گویند عربیت بفارسی درخت وزرک گویند همزه مفتوح وبرا زده طا مکسور وبایا کشیده ب ی
ارغامول یونانیت بفارسی ماهیشا رسرخ گویند همزه مفتوح وبرا زده غین معجمه مفتوح وباالف کشیده

ماهیشارخ

میم مضموم

ح ی ابو... اسفیداج
ب ی ۳ اسفنج

میم مضموم وباواو کشیده نون مکسور وبایا کشیده ب ی ازادرخت اسم فارسی است بشیرازی درخت
طفک گویند طاحک اسم گویند وبفارسی طاق ح ۳ ی آخاز ورد متفرقه است بفارسی چند قوتی گویند
وبشیرازی اندقوتی گویند همزه مفتوح وبرا معجمه زده واو مفتوح وبرا مهمله زده دال ساکن ح ی ۴
آخر کهه اقوا عربیت بفارسی سفیداب گویند مشهور است ب ۵ ی اسفنج بفارسی ابر مرده گویند همزه مکسور وسین
زده فا مفتوح وبنون زده جیم ساکن ح ای ۲ اسطوخودوس رومیت واسم گیت اسم شیرازی

مومیایی بالوده

اینجخ دری گویند ومشهور است ومعروف ح ای ۲ اسقطاس یونانیت بفارسی مومیایی بالوده
گویند همزه مکسور وبسین زده طا مفتوح وبطا زده لام مفتوح وبسین زده ح ی ۳ استرغا یونانیت بفارسی

زرنیخ سرخ

بفارسی زرنیخ سرخ گویند همزه مضموم ومکسور نیز گویند وبسین مهمله زده تا مضموم خا مفتوح وباالف کشیده وبعضی
همزه مفتوح گویند اسبری شنگ لکبت بفارسی نمک چینی گویند همزه مضموم وبسین زده با مضموم باواو

ازموم

کشیده سین ساکن ح ی اسموسا یونانیت وآن نوعی از موم است همزه مفتوح وبسین زده میم مضموم

سرش

وباواو کشیده سین مفتوح وباالف کشیده اسیرخ عربیت بفارسی سرخ گویند همزه مکسور وبسین
زده را مکسور وبنون زده جیم ساکن ب ای اسقولوس یونانیت بفارسی سرش گویند ح

ماهی سقنقور

ی ۱۲ سقنقور عربیت بفارسی ماهی سقنقور گویند ح ر و
چون با نمک بود ح ۲ ی اسود سالخ اسم کتب بفارسی مار سیاه

بسباز دشته وبیر کوهی

گویند اسقیل اسم کتب است بفارسی پیاز دشتی گویند ح ی ۲
آس بنگه عربیت بفارسی قیطس ونجاز واسمارو بفارسی مورد

سورد

گویند ب ای ۲ آس بری عربیت بفارسی مورد گویند ح ی ۲
اسقولوفندریون یونانیست بفارسی زنکس دارو گویند ح ای

[illegible]

کفه مع اسقوردیون یونانیست بغارسی سیر سوشی گویند ح ی ۴ع

اسفند سفید بغارسی تخم سپندان گویند ح ی ۳ که ع ۲ آسارون

اسم کتب مشهور است ح ی ۲ اسفرم و اسفار ایمی هردو

اسم مرد است اسفوش شهوسیون برعوش بیونانی سلیوتا

و آن برز قطونا است بغارسی سعکو مشهور است ب ر ۳ اسفاناخ عربیست

بغارسی اسپانان گویند ب ر که مع اسقوردون بغارسی ریشه آهن

گویند ح ی ۳ اسطفین یونانیست بغارسی گزر گویند ح

آخر ۲ را اسطون یونانیست و این هم اسم جزر است اسرار

رضی عربیست بغارسی رشت رود در کتب ماذریون اسد معلوم

وارقی مفهوم گویند ح ی ۴ع ا اشجاره رومیست بغارسی

تودری گویند ح را که اشکیل خم متفرقه است و آن علاج است

د گفته شود محتاج باعراب نیست ب ر که ۲ ی ۳ اشنج ا

اسم کتب بغارسی دواله گویند مع اشلابوسی یونانیست

بغارسی دار ششعان گویند و بدان مشهور است ح ای ۳ که ع

ب اشترغاز اسم کتب است بغارسی هم اشترغاز گویند احتیاج

باعراب نیست ح آخر ۳ اشغان داد اسم فارسیست و آن

زوفای خشک است ح ی ۳ ا شموسا نوعی از مرو است ح ر

اشقاقل اسم فارسیست اسم کبر گز صحرای گویند و گزار بنزوناتو

ح ای ۳ که ر

بود ح رجند آریان عربیست بغارسی گلنار گویند ب ی ا

جناح ۲ البیش عربیست بغارسی کنکر گویند و در حرشف طبعت

ان گفته شود جناح عربیست بغارسی بال هر مرغ را گویند مجناح

عربیست بغارسی پیلکوش گویند طبعت آن در راسن گفته شود

جناح النسر عربیست بغارسی باقلا گویند طبعت آن در باقلا

گفته شود و اعراب جناح گفته شد جنبیو متفرقه است بغارسی اوشه گو

ینداد شه مقشره مزره طبعت گفته شود جوز عربیست بغارسی گردکان

گویند ح ۳ ی ا جوز هندی عربیست بغارسی نارگیل گویند و در نا

رجیل طبعت گفته شود جوز جندم عربیست بغارسی گل گندم گویند

ح ر جوز بویا عربیست بغارسی گوز بوا گویند ح ی ۳ جوز الاهل

عربیست و اسم کتب بغارسی هم تخم بهیل گویند طبعت در اهیل گفته شود

جوز القی عربیست و اسم کتب هم تانوله ح ی جوز ماثل عربیست

جوز معلوم ب عار جوز الکوثل جوز القی است که گفته شد جوز معلوم

جوز المرج متفرقه است و عربیست هم بغارسی حب کاکنه گویند و در

خت کاکنج طبعت آن گفته شود جوز السرو بغارسی گوز کالج گویند

ب ی که ح ای ۲ جلیدارو فارسیست یعنی دارو

کیلان و در کتب سرخس و طبعت آن در سرخس گفته شود با

ب الحاء حاشا اسم کتب گویند یونانیست

بغارکر بود خر کوهی کویند ح ی ۳ حافر المهر طبعت آن در سور

نجان کفته شود حاج عرجیت بغارکر حارار کویند حالوما

شریاخست بغارکر شنکار کویند طبعت ان در ایرغلسا کفته شود

حافظ النحل و حافظ الاطفال هر دو عرجیت بغارکر فرفیون

پرسون و در فرفیون طبعت ان کفته شود حالق الشعر و جیت

بغارکر نخدشی کویند در فاشار طبعت آن کفته شود حافر حمار الوحش

عرجیت بغارکر سم خر کور حافر البردون اسب استر را کویند

حافر الحمار عرجیت سم خر کویند حب النیل عرجیت و فارکی

و اسم کتب هم ح ی ۲ کح ۳ کع اکح حب المساکین

عرجیت و در کتب لبلاب کویند حب الفرات عرجیت

بغارکر مست رو کویند و در کتب ماذریون حب معلوم طبعت ان

کفته شود حباق شغرقه است و کویند سریانست بغارکر جند قوش

انده قوقو کویند طبعت آن در جند قوتی کفته شود حب غریز فارسیست

بعض کویند مستغلق حب الزلم است حبق عرجیت بغارکر

پودنه کویند در فودنج طبعت آن کفته شود حب اللهو عرجیت

بغارکر کنجد سو کویند حب معلوم حب حنظلا عرجیت و بغارکر

و در خراسان نقل خواجه کویند در حب الینمه طبعت آن کفته شود

حب الوز بغارکر تخم امرکویند حب معلوم و او مشدد مفتوح

ویرازده

ویرازده حب الزلم عرجیت وان را فلفل السودان کویند حب معلوم

ح ۳ را کع ح ۲ را کع ح ی حب الصنوبر عرجیت وان

جنکلا است که کفته شود ح را کع ۲ حب الخروع عرجیت بغارکر

کغنو کویند در خروع طبعت آن کفته شود حب البلسان عرجیت

عرجیت بغارکر و اسم کتب هم مشهور است ح ی ۲ حیق شو

قه است بغارکر خر زهر کویند در د فلی طبعت آن کفته شود ان شاء الله تعالی

حب حلوه عرجیت بغارکر رازیانهٔ رومی کویند طبعت آن در انیسون

کفته شود حب الاثل عرجیت بغارکر کز مازک کویند در جز مازج

کویند طبعت ان کفته شد حب الکاکنج عرجیت بغارکر کنجد سو کویند

نوعی دیگر عروس در پرده کویند ب مع کع ب ی نا ۲ کح ۳

حبة السود بغارکر شونیز کویند و کفته شود حب السفرجل عرجیت

بغارکر به دانه کویند ب ر ۲ حب الرشا شوقیات بغارکر تخم تر

تیزک تماش طبعت آن کفته شد حب الغقد عرجیت بغارکر تخم نجنکشت

حب القطن عرجیت بغارکر پنبه دانه کویند ح ر ۲ کع ب حب العرعر

عرجیت بغارکر تخم اهل کویند طبعت آن ابهل کفته شد حب المنتم

حب است بمقدار فلفل کرایل یمن در عطریات مستعمل کنند حب معلوم

ح ی ۲ حب الفلفل بغارکر نار دانه دشتی کویند ح ر ۲ کع ی

حب الغار اسم کتب بغارکر هم کفته شد ح ی ۲ حب الصوبر

الکبار والصغار عربیست بغارسی کبار را جلغوزه گویند وصغار را تخم
کاج جلغوزه تخم کاج ج ۲ کج مع کع ح رح ر حب الرأس
عربیست بغارسی ..نج وبز گویند حب القلت عربیست بغارسی سالشی
یندی ودر قلت طبعت ان گفته شد حب العصفر عربیست بغارسی
خشکوانه گویند ودر قرطم طبعت در تسکان گفته شد حب الآس
عربیست بغارسی تخم تخم مورد ب ی ۲ کسح حب الرمان عربیست
بغارسی انار دانه گویند ب ی حب الانبرباریس عربیست بغارسی زرشک
گویند طبعت آن در انبرباریس گفته شد والراب هم حب البان عربیست
بغارسی تخم غالیه گویند اعراب ان در باب با گفته شد وطبعت ان ح ی ۲ کح
ح ۳ کع ر حب الملوک عربیست بغارسی ماسو دانه گویند گفته شود
حب العنا عربیست بغارسی روباه تربک گویند ودر عنب الثعلب
گوید حب المحلب عربیست بغارسی پسوندبریم گوینح ی کع
مع وکوح ۲ ی حب الریباس عربیست بغارسی تخم ریباس
ب ی حب القرع عربیست بغارسی تخم کدو گویند ب ی ۲
حب الرشاد عربیست بغارسی تخم سپندان گوینح ی حبة
الخضرا عربیست بغارسی بن گوینح ی سح ۴ حب البطیخ
عربیست تخم خربزه دانه امرود ۲ حب الکمح ی حب الزبیب
عربیست بغارسی دانه مویز گویند ب ای ۲ حباری عربیست بغارسی

جزر گویند حا مضموم با منقوط بنقطه در شیب مفتوح وبالف
کشیده را مهمله مکسور ویا کشیده حبق القنا عربیست بغارسی
مرزنگوشی گویند حا مفتوح با مفتوح قیا مضموم وبلام زده فا
مفتوح تا منقوط بدو نقطه از بالا مفتوح وبالف کشیده درازدان
لغار طبعت آن گفته شد حبق الراعی عربیست بغارسی برنجاسف
گویند حبق معلوم طبعت آن برنجاسف گفته شد حبق البقر عربیست
بغارسی بابونه گویند ودر بابونج گفته شد حبق الفیل حبق الغا
است که گفته شد حبق قرنفل عربیست بغارسی بالنکو خرد گویند
حبق معلوم وقرنفلی روشی طبعت آن در افرنجمشک گفته شد
حبق ترنجانی عربیست بغارسی بالنکو گویند حبق طبعت آن
در بادرنجبویه گفته شد حبق نبطی عربیست بغارسی بودنه
بغانی گویند وان بستان افروزست وگفته شد حبق صعتری عربیست
بغارسی شاهسفرم گویند وگفته شود حبق خراسانی عربیست بغارسی
تره خراسانی گویند طبعت آن در بقلهٔ خراسانی گفته شود حبق الشیخ
بغارسی مرو گویند وگفته شود حب ماش یا حسست بغارسی راقوته
گویند طبعت آن در نعناع گفته شود حجر الحیه مار مهره گویند حجر التیس
عربیست بغارسی بار بر شب نکاره گوینح بغایت حجر حدیدی
خماهن گویند حجر البلور بغارسی سنگ بلور گفته حجر الرسحا عربیست

بغارسی سنک اسباب کویند حجر معلوم حجر الدیک بغارسی سنک خروس
کویند سبب انک در شکم خروس یابند حجر المثانه بغارسی سنک مثانه
کویند بسبب انکه از مثانه آدمی پرون می آید حجر الحمام سنک
است که در دیک حمام یابند و انجا جمع میشود حجر البقر عوجیست
بغارسی کاو زهره کویند سرخ بغایت حجر اللبنی عوجیست بغارسی
سنک شیر کویند بسبب انکه چون باب بسایند شیر از وی پرون
آید حجر عسلی سنکیست که چون بسایند رطوبت وی بغایت
شیرین بود حجر مشقق سنکیست که بلون زرد بود از بلاد
مشرق خیزد حجر الیهود عوجیست بغارسی سنک جهود کویند
مع حجر السبج عوجیست بغارسی شبه کویند حجر الرخام عوجیست
در طین قمولیا طبعت ان کفته شود حجر الزحم عوجیست بغارسی
شاونه کویند حجر ارمنی بعربی و بپارسی همچ ... حجر التمر عوجیست
بغارسی ترک پلنک کویند از ارمن خیزد طبعت آن کفته شود حجر الخطاطیف
عوجیست بغارسی سنک پرستوک کویند بسبب انکه از شکم
بچه پرستوک پرون آورند حجر النور و حجر الروشنای عوجیست این
هر دو اسم مرقشیشا است کفته شد حجر اللازورد بغارسی لاجورد
کویند و کفته شود حجر المغناطیس عوجیست بغارسی سنک آهن ربا
کویند حجر شوبه بغارسی آهک کویند و در کلس کفته شود حجر بحری
عوجیست بغارسی مرجان کویند سرخ باشد و در بسد طبعت آن کفته شود
حجر البحر بغارسی کف ابلیسی کویند و آن کتمت است شد حجر الطور
بغارسی شاذنه کویند و بدان بسبب حجر الطور کویند که از کوه طور حاصل
میشود طبعت ان در شاذنه کفته شود حجر البهت حجر النسر است که
کفته شد حجر القمر عوجیست و بسبب آن حجر القمر کویند که شب درا
فروغی ماه یابند و ان سنکی شفافست حجر حبشی سنکی سبز است
مانند یشب حجر الاسفنج سنکیست که چون در میان اسفنج یابند
حجر اناغاطیس یونانیست و ان سنکیست که چون بسایند مانند
خون از وی پرون آید حجر اعرابی بغارسی سنک کویند شیرازی سنک
زخم و حجر العاج نیز کویند حجر الکرک سنکیست بغایت سفید و
ساحل بحر هند یابند ... حجر السبوی در ابلی
اعراب و طبعت ان کفته شد حجر القیشور عوجیست و ان نوعی
از کف دریاست طبعت و در قیشور وی کفته شود حجر الحوت
سنک است و در سر ماهی یابند در مقام دماغ وی حجر شفاف
حجر قیشور است که کفته شد حجر طاعیطوسی یونانیست و آن
سنکیست از وادی شام آورند حجر اسطریطا اسم کتب
که بغارسی سنک مرمر کویند حجر الکلب عوجیست بغارسی سنک سک
کویند بسبب انکه نوعی سک است که چون سنک بوی اندازند

سک بزمین بگیرد نگاه دارد آن سنگ را حجر الکلب گویند
حجر السهام عربیست بفارسی سنگ پرالی گویند حجر البحری سنگیست
که در مصر بسیار بود حجر الامروج سنگی رومیست حجر الاساکفه
عربیست بفارسی سنگ کفشگران گویند حجر المسن عربیست بفارسی
حجل بفارسی کبک در قبح طبعت آن گفته شود حدق بفارسی باد
نجان گویند حدید عربیست بفارسی آهن گویند حدج بفارسی
کبرست گویند و در حنظل حدج اسم بادنجان بود حداة عربیست
بفارسی کور کور گویند حرمل بفارسی سپند گویند و شیرازی نون
ح ی سم کع عا حرشف عربیست بفارسی کنگر گویند مع ر۲ کع
ح راکع ب کع ح ۲ حراشا رومیست بفارسی خردل بری گویند
حرضی عربیست بفارسی اشنان گویند حرز الشیاطین اسم کتب
دعای هم خلیل گویند شیاطین معلوم حرف عربیست بفارسی تخم سپندان
گویند ح ی ۳ کع عا حردون سریانیست و آن حیوانیست
مثل سوسمار و آن جمله سموم قتاله است حربا سریانیست
بفارسی آفتاب پرست گویند گوشت وی سم مهلک بود حزب
عربیست بفارسی بهار فرسا گویند ب ای ۲ حرفقان رو
میست بفارسی برگ موش کانی گویند طبعت آن در شک گفته
شود حرف الماء عربیست نباتیست که در آب روید

اواب حرف گفته شود و ماء معلوم ح ی ۲ خرجدان یونانیست
گویند عربی و آن ملخی بود بال ندارد حزا اسم کتب بفارسی
گور خر گویند ح ی حزاة اسم کتب بفارسی مردرشک گویند
حزنبل نبج است که از طرف شام جبیت المقدس
آورند حزاز الصخر عربیست بفارسی گل سنگ گویند ب
ی خسک عربیست بفارسی خار خسک گویند مشهور است
ب با اعتدال کع ح ی ۲ حشیشة الزجاج عربیست
بفارسی گیاه آبگینه گویند حشیشه معلوم زجاج مفهوم حشیشة
البرص اطریلال است که گفته شد حشیشة الطحال عربیست بفارسی
زنگی دارو گویند و این اسم بدان سبب بوی نهاده اند که گاو صحرائی
را چون سپرز بزرگ شود و این گیاه را بخورد و چون وی را بکشند سپرز
در وی نیابند و در اسقولوقندریون طبعت آن گفته شد حشیشة
الغافت عربیست بفارسی برگ غافت گویند حشیشة برز
قطونا عربیست بفارسی ورق بنگو گویند ب ر حشیشة الخرا
سانی عربیست بفارسی درمنه خراسانی گویند ح ی حشقیقل
عربیست بفارسی شقاقل گویند در طبعت آن گفته شد حصا
ة الاسفنج عربیست و آن سنگیست که در میان اسفنج
یابند و گفته شد حصرم عربیست بفارسی غوره گویند ب ای

٢ حضی اسم کتب و آن جاورسی است حُضُضی عجمیت بغارسی پیل
کویند مع ی الکح ب ا حُفَاءُ عجمیت بغارسی رتک کویند
حا مضموم فا مفتوح و بالف کشیده همزه مضموم بروضه حَلْبَه
عجمیت بغارسی شمبلوله کویند ح ی اکع ح ٢ ی ا حَلَزدن
عجمیت بغارسی نوعی از صدف را کویند طبعت ان در شیخ و
ذدّ ع کفته شو حلیست عجمیت بغارسی انکرد کویند ح عای
٢ حُلَیفَه عجمیت بغارسی کوخ کویند در غرا طبعت آن کفته شود
حلبلاب شوقه است اسم کتب لبلاب است کفته شد حَلَمُ عجمیت
بغارسی کنند کویند حلمو فارسیست وان بنج حاضی کفته شود
حلاق الشعر عجمیت بغارسی آهنک کویند در نراه طبعت آن
کفته شود حلمل و حلاحل این هردو اسم پیاز لیز است طبعت
در بصل الزیز کفته شد حَلِیب بغارسی سورنجان هندی کویند
ح ی ٣ کع سه حماما عجمیت وان دو نوعیست بول
یکنوع را بغارسی ماملو کویند ح ی ٣ کع سه حُمُر طبعت
ان در تمر هندی کفته شود حاضی الاترج عجمیت بغارسی
ترشنک کویند ب ی ٣ حاضی الماد در آب روید
ورق ان نزدیک تُوَرُق کاسنی بود و تخمی سیاه رنک برسری
بود کر بسرخی زند و طعم وی مانند طعم حاضی بود حاضی
الارنب عجمیت بغارسی کشو کویند و کفته شد حاضی البقرو

حاضی نهری

حاضی شهرف این هردو اسم حاضی بستانی است حُمُر الارضی
عجمیت بغارسی رنجار کرم کویند و در کتب خراطین و در
خراطین طبعت آن کفته شود حمقی الامیر عجمیت بغارسی رخا
رخشک کویند و در رخسک کفته سه حمص معلوم و امیر مفهوم
رحِمّص عجمیت بغارسی نخود کویند ح را کع ی ا حیرا عجمیت
تنکار کویند در ابو خلسا طبعت آن کفته شد حُمُّرُه عجمیت
بغارسی کاوزبان کویند و بعضی نبات حنبه است حُمص
عجمیت بغارسی اشنان کویند طبعت ان در اشنان کفته
شد حُماط عجمیت وان نوعی از تمیز است کر کفته شد طبعت
آن تبن کفته شد حُماحم عجمیت بغارسی حبق کویند بستان
افروز است طبعت حبق ح ی ٢ حمام عجمیت بغارسی
کبوتر کویند ح رطوبت بسیار حمار اهلی عجمیت بغارسی
خرکو کویند کوشت وی ح ی ٣ حمار وحشی عجمیت بغارسی
خرکور کویند حنظل عجمیت بغارسی کوست کویند ح ی ٣
ی ٢ کع ح ی ٢ کع ب ر حنا مشهور است و معروف
در رسه جا و بهم ز بانی ح باعتدال کع مع کع ب ای ٢
حنرقوتی عجمیت بغارسی دیواسپست کویند ح ی
٢ کع ا کع ٣ حِنّاءُ الغُوله عجمیت بغارسی شنکار کویند

طبعت درابو خلسا گفته شود حنا قریشی بغارکر کل سک گویند ودر
خراز الصو گفته شو حنا لمجنون بغار کروسمه گویند طبعت وسمه
گفته شو حنطه عربیست بغارکر گندم گویند ومشهور است ح گ ع
حنطهٔ رومیه عربیست بغارکر کا کل گویند ودر جند
روس طبعت آن گفته شود حوک شغرقه است بغارکر ریحان
کوهی گویند ودر دج طبعت آن گفته شد جوز هندی حسبت
هندی حا مفتوح وبواو زده زا مکسور هندی مشهور در مرج گفته
شود طبعتان جوز رومی بغارکر خرما هندی گویند وگفته شود
حواری عربیست بغارکر آرد گندم گویند سفید حریر پخته
در خبز طبعت آن گفته شود حوجم عربیست بغارکر گل کرخ
گویند ودر د م د احمر طبعت آن گفته شود حواران حرفران
این هر دو اسم رومیست گویند بربری است طرخون
گویند وشیرازی ترخونی بود در طرخون طبعتان گفته شود حوسانه
نباتیست که فودی یک گز بود ح ی ۲ حور ابغیدار
شغرقه است بغارکر بستان افروز گویند واین اسم فارسیست
معنی آن حور ابغیدار در بستان افروز طبعت آن گفته شو
حیه عربیست بغارکر مار گویند وانواع آن بسیار است
حیات الموت عربیست بغارکر قطران گویند وان قطعه

ابدان

ابدان زنده بود وحافظ ابدان مرده باین سبب میوة المرتی گویند ح
باب الخاخا
ی سم گ ع سم حی العالم اسم مشهور است
نق النمر عربیست وان نوعی از ماذریون است ح ی ع م
خانق الذئب عربیست بغارکر خال رنگی گویند وآن
خربق سیاه است اعراب خانق گفته شد وذئب معلوم
ح ی سم خانق الکلب عربیست بغارکر کچله گویند وهندی
هم طبعت آن در اذارا قوتی گفته شو خامالادن بغارکر ست رو
گویند وماذریون طبعت آن گفته شود خامالاون نوقبی و
خامالاوفاپس اسمهای یونانیست تفسیر آن ماذریون
سفید است وسیاه نوقبی سفید وفاپس سیاه وخامالادن
ماذریون اعراب خامالادن گفته شود خامالا اسم ماذریونست
خالیئووینئون یونانیست وان دو نوعست وبزرگ وکوچک
انرا ماميران در عروق الصفر طبعت آن گفته آید خالاون یو
نانیست بغارکر حنطهٔ رومیه است کاکل گویند در جند
روس طبعت آن گفته آید خامامیلن یونانیست بغارکر
بابونه گویند طبعت بابونه وآن گفته شد خامانیطس
یونانیست بغارکر ماشدارو گویند طبعت در کمافیطوس ان
گفته شود خامادریوس یونانیست بغارکر زنام

دارو تلخ گویند در رکماد ریونس طبعت آن که شود **حاما اقطی**
یونانیست و در کتب ثمان گویند **خاونجان** عربیست
بفارسی خسرو دارو گویند و درخونجان طبعت گفته شود **خارشنه**
متغرقه است بفارسی شیطره گویند طبعت شیطرج آن که شود **خخبه**
اسم کتب بفارسی شغنرک گویند **رخبازی** متفرقه ست بفارسی
خردب ر سع کی **خبز** عربیست بفارسی نان گویند آنچه از
گندم بزنند و نان برنج بی و نان جو بی **خبز الغراب**
عربیست بفارسی بابونه گاو گویند و در اقحدان طبعت آن گفته
شد **خبز القرود** عربیست بفارسی پیلگوشی گویند و در اذریون
طبعت ان گفته شد **خبز المشایخ** عربیست بفارسی جوبک الشنان
خبث الحدید عربیست بفارسی ریخته آهن گویند سم **خبث**
الفضه بفارسی ثفل نقره گویند **خبث النحاس** عربیست بفارسی
ثفل مس گویند **خبث الرصاص** بفارسی ثفل ارزیز گویند **خربق**
متفرقه است بفارسی برنجاسف کوهی گویند طبعت ان در افتیمون
گفته شد **ختم الملک** عربیست بفارسی گل مختوم گویند در طین
آن گفته شود **خصاو البقر** عربیست بفارسی سرگین گاو گویند
خدرنق بفارسی کرتعینه گویند و عنکبوت طبعت ان گفته
شود **خلاع الرجال** بفارسی تخم بنگ گویند ار سطا طبعت
آن

پلپر
۶

گویند وگفته شود **قیروطی** سوم روغنی بود و مرهمی که از
سوم روغن گل و غیره سازند **باب الکاف**
کاوی بفارسی گل گیدی گویند **کاوچشم** فارسیست وانرا بابونه
گاو گویند و در احواف المرض گفته شد طبعت آن **کافور** مشهوراست
بهمه زبانی بی سم **کاوزبان** عربیست بفارسی لسان الثور
گویند وگفته شد **کاسرالحجر** .برز القلب است وگفته شد **کاول**
کراث الکرام است وگفته شود **کاشم** انجدان رومی است
و در بیسبا ییوس طبعت ان گفته شد **کاکنج** اسم کتب
وان دو نوعست کوهی و بستانی رائعروس پرده گویند وکو
هی کجو سو بستانی بی تام کع سم کوهی بی نم **کاربا**
متفرقه است بفارسی کهربا گویند وگفته شود **کاوزهرج** فار
سیست هم اسم کتب هم بعربی حجر البقر گویند وگفته شد **کبر**
اسم کتب بفارسی کورک گویند و طبعت آن مکرر گفته شد
کبیکج و نوعی از کرفس بری است وآن انواعست
نوعی از ان ثرارکس و یران گویند ی عا **کبابه** مشهور
است ح ی مام کع سم **کبریت** عربیست بفارسی گوگرد
گویند و مشهور است ح ی یا عا **کبد** عربیست بفارسی
جگر گویند **کبد الطیور** بفارسی جگر مرغان گویند

کالی
یعنی
علف گویند

کبد المعز جگر بز گویند کبد الحمار بفارسی جگر خر گویند کبد الضان جگر میش

گویند کبد الوزغه کبد سعلوم و وزغه در واو اعراب آن گفته شود

کبد الکلب الکلب جگر سگ دیوانه گویند کبد خنزیر البری

بفارسی جگر خوک صحرای گویند کبد الحجل جگر کبک گویند کبد

الذیب جگر گرگ گویند کبد الایل جگر گاو بز کوهی گویند کبابه

مشهور است ح ر کبست فارسیست و در حنظل طلعت آن گفته

شد کتان مشهور است بر کتم وسم بود گفته شود کثیرا مشهور است

مع کثیر جمار النحل است و گفته شد کشاه گویند بزر جرجیر است

و گفته شد کثیر الارجل معنی آن بسیار پای بود بسفایج است گو

سید گفته شد کثیر الاضلاع عجیست بفارسی گاوزبان گویند کثیرا

سعلوم کثیر الورس عجیست بفارسی کشنیز و در قرصعنه گفته

شد کثیر الورق مرباقلیس است و گفته شود کجور هندیست

بفارسی زرنباد گویند و گفته شد کحلا بفارسی گاوزبان گویند و گفته

کحلا این اسم مشترکست بر چند چیز بر لسان الثور و لبان

و هر دو گفته شود و بر شنجار و گفته شد و بر عیسون و گفته شد کحل

عجیست بفارسی سرمه گویند و در اثمد طلعت آن گفته شد کحل فارسی

انزروت است و گفته شد کحل خولان حضض است که

بحیایان نسبت میکنند کحل سعلوم کحل السودان عجیست

بفارسی

بفارسی چکر گویند و گفته شد کدر کاوی است که گفته شد

کرسف عجیست بفارسی پنبه گویند و در قطن طلعت

آن گفته شد کرفس انواعست و مشهور است ح ی م گویند

بستانی اصل وی ح ک ح ی م ک ح ۲ ب ی

۳ کرات عجیست بفارسی گندنا گویند و مشهور است

ح ی م ک ح ۳ ی ۲ ک ح ی ۲ کرنب

عجیست بفارسی کلم گویند و معروف است ح ای ۲

کرنب الماء عجیست بفارسی نیلوفر گویند و گفته شود

کراث جبلی فراسیون است و گفته شد کرفس بیفی عجیست

بفارسی نخودیس گویند و آن فاشرا است و گفته شد کرمه

سوداء فاشرستین است و گفته شد اعراب کرمه گفته شد سودا

سعلوم کرمه شالک فتاع است و گفته شد کرمه سعلوم

کرمه بفارسی رز گویند ب ی کردناج عجیست بفارسی

گردانید گویند کرسنه اسم کتب بفارسی کسنک گویند

ح اثا م ک ۳ ی اکروبا عجیست بفارسی کروتیه گویند

ح ی م ک ا اکرو یای فارسی و شامی و رومی و حبشیه

این چند اسم ورد مانا ست و گفته شد کرکلان چند قوی است

و گفته شد کردیلس نوعی از بسیالیوس است و گفته شد

کرکر بن اسم بربر است عاقرقرحا گویند وگفته شد کربون
رومیست و آن قنطوریون است وگفته شد کرکر متفرقه است
بفارسی کاج گویند وان ضد بز کوچک است وگفته شود
کرکم سریانیست بفارسی زعفران گویند وگفته شد کرمدانه
نوعی از مازریون است کرکم دهن کـ ا لمک است
وگفته شد کرکیش عربیست بفارسی کلنگ گویند ح ی کمع
ب کروشی نفط اسم زرفیون است وگفته شد کرنبر اسم
فثا الحمار است وگفته شد کرش عربیست بفارسی
سکنبه گویند کرک عربیست بفارسی کرکون گویند
و درخت و بید دارها هم کرک گویند کربره عربیست
بفارسی کشنیز گویند ب ۲ ی ۳ تروی ب ۲
۳ کزنه بفارسی تخم انجره گویند و بزر الانجره گفته
شد کروان با درنجبویه است وگفته شد کزب عربیست
بفارسی خره گویند و آن کسبست وگفته شد کز مازک
فارسیست و در رجز مازج گفته شود کزبرة البیر عربیست
وان پرسیاوشان است وگفته شد کزانکبین طلیست که بر
ورق گزمی افتند و مشهور است ح کبیره کشنیز
است ب ی کزبرة الحمار نوعی از شاه تره است اعراب

کزبرة

کزبره گفته شد و حمارها معلوم کمیقون یونانیست وان نو
عی از سوسن است بری و در ریبوس طبعت آن گو
یند وگفته شد کبیر زفت خشک است کبیلا قشوریست
مانند سلیخه شود وان نوعیست کبسلیه وکهیله گویند
ح ای کمع کعب الیمیمه عربیست بفارسی خره کنجد
گویند کعب الخروع خره بید انجر و هر دو را از سموم
شمرده اند کشک الشعیر عربیست بفارسی شیرهٔ جو گویند ب
رکشوث بزر الکشوث است وگفته شد
کشوثا رومی فنین است وگفته شد کشنج نوعی از گیاه
است بفارسی گله کنده گویند ب کشت برکشت عربیست
بفارسی پیچک گویند ح ی ۲ کمع اکشط قسط است
وگفته شود متفرقه است وان اسطوخدوس است
وگفته شود کشمش فارسیست بعربی قشمش گویند وگفته شد
کفنتیون یونانیست وان را بفارسی بادنجان گویند
کعب الخنزیر کعب خوک را گویند و کرامند اعراب نخست کعب
البقر بفارسی کعب گاو گویند کنت بقلة الحمقا است
وگفته شد کف الکلب بلاشعان گویند وگفته شد کف
الاسد عرطنیثا است وگفته شد کف الذئب جنطیانا

کعب الغزال
بزبانی شیرازی
یعنی خره بنفشة الکل

ست وکفته شد کف الاسم اصابع الصلر است وکفته شد
کف الضبع کبیکج است وکفته شد کفری عربیست بفارسی
پوست بهار خرما کوینید آنچه از نخل نر بود کافور را کوینید و آ
نچه از ماده کفری وکفراه هم کوینید کفر الیهود قیغرالیهود
است وکفته شد کلتر مغاث هندی است وکفته شد
کلس عربیست بفارسی آهک کوینید کلکل لغت اهل خرا
سان است بفارسی سقل کوینید وکفته شود کلیه عربیست
بارگ بفارسی کرده کوینید ح کـ ع ب ی کـ ب ر کلخ بفارسی بارزد
ودر قمنه کفته کلیانی رومیست بفارسی اشنه کوینید و در اشنق
کفته شد کلموخ راسن است وکفته شد کلیکان طرخون
است وکفته شد کلیکرون سریانیست وکوینید رومی جرجر
است وکفته شد کماذه عربیست وان انواع است ودر
جاوشیر فسطر انواع ان کفته شد کماشیر صمغیست مانند جاوشیر
کوینید بتحقیق صمغ کرفس کوهی است که فطراسالیون
وی است ح ی ٣ کـ ح ع ا کمثری عربیست بفارسی ا
امرود ب ر کـ ع ی ٢ کـ ع ب ا ی ٢ ضی ب کافیطو
س بفارسی ماش داروکوینید ح ی ٣ کـ ح ٢ ی ٣ کـ ع
ح ٣ کمادریوس یونانیست وکوینید سریانیست یعنی داروی

تلخ

تلخ ح ی ٣ کـ ع ٣ کمون عربیست بفارسی زیره کوینید
وان انواع است از کرمانی و فارسی وشامی و نبطی ح ی
٣ کـ ع ح ٢ کمون حلوا انیسون است وکفته شد کمون حبشی
کمون بری است کمون ارمنی کرویاست وکفته شد کمون
بری شاهترج است وکفته شد کمون اسود کمون بری است
کوینید کمکام صمغ ضرو است وکفته شد کندر بعربی کندر
یونانیست لبان کوینید بفارسی کندر کفته شد ح ٣ ی کندس
کندش کوینید ح ع ا ی ٣ کنکر فارسیست بعربی حرشف کوینید
ح ر کنکرزد اسم فارسی وکنکری نیز کوینید بفارسی صمغ رازدی
کوینید یعنی زد کنکر ح ر کـ ع ب کوز بفارسی سقل کوینید وکفته
شود کوزکندم فارسیست بعربی جوز جندم کوینید وکفته شد کوالنج
بفارسی باد آورد کوینید وکفته شد کوشاد حنطیانا است وکفته شد کو
کب شاموس سریانیست بفارسی کل شاموس کوینید و در طین
شاموس طبعت ان کفته شد کوکب الارضی طلق است
وکفته شد اعراب کوکب کفته شد وارضی معلوم کونک فارسیست
کاهو طبعی ۹ بسار بعربی خستی کوینید وکوفته شد کولم وکوبر دو اسم فلفلست کفته شد
کوارع عربیست بفارسی رمشلیو کرنیو کمسیانا عود الصلیب
است و در فاونیا طبعت ان کفته شد کهربا صمغ جوز رومی است

ب ی کع ح ۲ کح ۳ کهلم کریا بعث بغارکر بادنجان
کنبه فاریست اسم کتب مصطلکی است کلیلا رو فاریست
یعنی داروی کیلان وان سرخس است وکفته شو کسنر کونه
جعده است وکفته شد کیخرس جاورس است وکفته شو
کیل فارکر بعربی زعر در کوینو کفته شو کیکان فارست ازکرا
ث است باب الام لادنه مشهور است ح ۳ ی ۲
لاژورد عجیت بغارکر لاجورد کوینه ومشهور است ح ۲ ی ۳
کح ب ی ۲ لاغیه نوعی از یتوعات است ودریا کفته شود
ح ی سم کع ع لا لاکیا هیت که از طرف مکه آورند ح
لبلاب انواعست نوعی از وی را بغارکر پرشتر کوینه ونوعی نبا
ت لاذن است مع کع ح ی اکع ب ر لام مکسور
وبیا ذه لام مفتوح وبالف کشده باساکن لباب القمع عجیت
بغارکر نشاسته کوینه در نشاسته طبعت ان کفته شود لبان
تجی کوینه ح لبن عجیت بغارکر شیر کوینه ح ار ۲ لبن
حامض عجیت بغارکر ماست کوینه ب ی کع ر لبن المعز
بغارکر شیر بز کوینه لبن اللقاح شیر شتر کوینه لبن معلوم لبن النعاج
بغارکر شیر میش کوینه لبن الاتن بغارکر شیر خر کوینه لبن الخیل بغارکر
شیر اسب کوینه لبن النسا بغارکر شیر زنان کوینه لبا بغارکر زهک

کوینه

کوینه لبن السیود صمغیست که از طرف مغرب آورند لبن معلوم
سین مفتوح واو مفتوح دال مفتوح وبالف کشده بوشیدن
ان رعاف آورد سم هلاک بود لبن الاغیه بغارکر شیر لاغیه کوینه
لبان عجیت بغارکر کندر کوینه لبن الیتوعات بغارکر شیر یتو
عات کوینه محرق بود برو مفرد لباب القرطم عجیت
بغارکر خسکدانه کوینه ح ی لبنی کریا نحیت وان میعه
است ح ای ۳ کع ر لحم عجیت بغارکر کوشت کوینه
ح ر لحم الحملان عجیت بغارکر کوشت بره کوینه ح لحم النعاج
بغارکر میشینه کوینه حرارت بغلا ادون کمتر از کوشت بره بود
لحم المعز الاناث والتیوس عجیت بغارکر بز ماده ونر که
کوینه بد بود ودشخوار هضم بود لحم بقر بغارکر کوشت کاو کوینه
ح ی ع لحم العجل بغارکر کوشت کوساله کوینه ح ر لحم
الجاموس کوشت کاومیش خصی کرده کوینه لحم الغزلان
کوشت آهو بره کوینه ح لحم الارنب بغارکر کوشت خرکوش کوینه
ح ی لحم الایل کوشت کاو کوهی بغایت بد بود لحم الکباش
الجبلیه والحمار وحشیه کوشت کوسفند کوهی وخر کور
غذای بد بود وعسر الهضم بود ح ی ۳ لحم القنافذ کوشت
خارپشت در قسنفذ کفته شد طبعت آن لحم الخیل کوشت

اسب مانند کوشت شتر بود لحم الدب کوشت خرسی را کویند
لحم السباع و ذوات المخالب بغارکر کوشت دد و دام کویند لحم
عرس کوشت راسو کویند و در ابن عرس کفته شد لحم السنور
بغارکر کوشت کربه کوینیدح ر کع ب لحم السقنقور بغارکر
ماهی کویند چون نمک نکرده باشح ر و چون نمک سود بود
ح ر ۳ لحم الخزر بغارکر کوشت شتر بچه کوینح بغایت
لحیه التیس عرجست بغارکر اسیلغ کوینو ب ای تا لم
کع ح الحیانی بغارکر طوسک کوینیر و آن مرزیا قوس است
وکفته شد لحیه الحمار بغارکر بر سیاوشان کوینیر کفته شد لحیه معلوم و حمار
هم لحم الرتب و لحام الصاغیه ان معرانی بود و معمول بود
دیکر اعراب لحام کفته شد ح ی لحس الاکلب بغارکر اروانه کوینیر
در خزامی طبعت ان کفته شد لخالخه سلیمانیه بغارکر شغل روغنی
زعفران است سلیمانیه معلوم هرچند لخلخه نیز مشهور است
اما درین روزکار جنبها نمیدارند لذاق الذهب بغارکر اشه کوینیر
لزاق الرخام صمغ بلاط است وکفته شد اعراب لزاق کفته شد
ورخام معلوم لسان الحمل عرجست بغارکر ورق بارتنک
کوینو ب ی م لسان الثور بغارکر کاوزبان کوینو و مشهور است
ح ر لسان العصافیر بغارکر تخم آهر کوینیح ۳ ر لسان البحر فر بغارکر

سیبیبا

تشنکی تازه

لخلخه

سیبیبا است وکفته شد لسان الکلب لسان الحمل است
وکفته شد لصق عرجست بغارکر کر کویند لصوق نوعی کو بست
چکست از لسان الحمل لعبه بربریه بغارکر سورنجان کویند
و در سورنجان طبعت ان کفته شد لعبه مطلقه اصل یبروح است
و در یا کفته شد لعاب عرجست بغارکر اب دهن کویند و ان تحتلنی
بود لغت شلجم است وکفته شد سابیرک کوینو ب ر تا
۳ کع ح ی م لف الکرم بغارکر ایسته هاهنکا کویند و نبجه
زرنز کویند لک عرجست بغارکر رنک لاکی کویند و آن
صمغیست که از طرف هندمی آرند ح ی اکع م لهما بغارکر
روباه ترمکی کویند و در عنب الثعلب کفته شد لوقیون بغارکر
پیل زهره کویند و در فیلزهرج طبعت ان کفته شد لوز حلو
ولوز مر بغارکر بادام شیرین و تلخ کوینیح ر تلخ ح ی
لوز البربر عرجست بغارکر بادام کوهی کویند و شرازی
بجزک کویند اعراب لوز کفته شد طبعت ان جلوز کفته شد
لوبیا مشهور است ح اع ب ی لوقاپن حرف بیضی است
وکفته شد لوف عرجست بغارکر پیلکوش کوینیر لوطوبی
سریانیست بغارکر انده قوقو کوینو و در جلد قوقی کفته شد
لوقردیس حجر قبطی است وکفته شد لؤلؤ عرجست بغارکر

بغارکر مروارید کویند ب ی لیمو فارسیست هم لیمو کویند ورق
ح ی باحاضی وی ب ی بوست وی ح ی الینوفر
نیلوفر است وکویند لیلج بغارکر نیله کویند لینج کریا نجست
وان اسم نوعیست از اقلیمیا است کفته شد باب
المیم اسم مایشا عربیست بغارکر هم کویند ب ی ا ماهو
دانه بغارکر حب الملوک کویند ح ی م ماهو زهرج یعنی آن اکم
السمک است بغارکر ماهی زهره کویند ح ی س مازریون بغارکر
ست رو کویند ح ی ع م ماهرشان بغارکر ساج کویند وکفته شد
مارچوبه اسم فارسیست وآن بهلو تنست وکفته شد ماسیغندون
وان دوایی هندیست ورق وقضبانی بود مانند شاهسفرم
وروغن از وی کیرند ح لطیف لصیغ اسمی مایشا کرخت
ودرار غاسوتی بلغت ان کفته شد ماش شرازی بنو ماش کویند
وبنو سیاه نرتر ازا سترا مع ک ی اماس عربیست بغارکر
الماس کویند وآن چهار نوعست وان برقیست
نیجه از جمله جواهر حجری ب ی ک ح ی ماش هندی
قلت است وکفته شد مامیران نوعی از عروق الصفر است
واز وی کرم تر بود ح ی س ک ع ک ح ای س
مازون مرباجوز است وکفته شود مامون حاشا است کفته

آبکنه کویند مسن عربیست بغارکر سنک کارد کویند مشمش
عربیست بغارکر زردآلو کویند ب ی م مشکطرمشیر سعو هند
بیست وکفته شد مشط الرعی طوسک کویند وان ذیسیاقوس
است وکفته شد مشکطرامشیع اسم کتب بغارکر رتنک کویند — پودنه کوهی
ح ی ثا ع ا ک ی ع مصطکی بغارکر کندر رومی کو
یند ومشهور است ح ی م ک ح ی ع ا مصع ثمر
عدسنج است مصل مشهور است بجمه دیاری ب م
ک ۳ مصباح الروم کهرباست وکفته شد و معلوم
مطبوخ منبنجج است وکفته شد مطحنا لودق
لوز است بزبان یونانی مطنجین مطنجه کویند ومشهور
است ح ی بغایت معشوق از اشجار جست
را کویند واز بغارکر ماهودانه وهر دو کفته شد معقار صمغ
البورا کویند وبشیرازی از دو حولو کویند معین ماذریون
است وکفته شد معا عربیست بغارکر رودهٔ کویند ب
ی معده مانند معا بود دو طبقه ب ی مغاث
اسم کتب بغارکر هم مغاث کویند ح ر م ک ی — پوست درخت نار
مغره عربیست بغارکر کل ارخ کویند ب ی م
مغموم عربیست بغارکر قلیهٔ بادنجان کویند مغیس

بغارکر سنک سغنی کویند وسنک برکان هم خوانند مغناطیس
بغارکر سنک آهن ربا کویند و در احجار طبیعت آن کفته شد
ح ی بغایت سغاث هندی کلز است وکفته شد مغر
کویند لفاح بری است وکفته و بادنجان است کویند
نوعی کلاه کرچک است و هر یک بجای خود کفته شد
معروج بغارکر کاوزبان کویند وکفته شد مفرح قلب المحزون
بغارکر بالنکو کویند وکفته شد در بادرنجبویه طبیعت آن کفته
آمد مغل صمغیست بغارکر مقل ازرق کویند و مشهور است
ح ۳ کـ ی ۳ کـ مقل مکی مشهور است وآن ثمر
مقل روم است ب ی ح ر ۳ مقلوتیا خیار درا
زاست بغارکر خربزه کوتر قفا خوانند ب ر مقیلثا سریانیست
وان حرف است وکفته شد بغارکر تخم سپندان کویند مقر
بغارکر جر کویند وکفته شد مقدونس یونانیست وان فطراسا
لیون است وکفته شد مکنسة الاندر بسکران الحوت است
بغارکر ماهی بزه کویند وکفته شد مکنسه فرنیه مخلصه است
وکفته شد ملح عربیست بغارکر نمک کویند وان انوا
عست ح ی ۲ مالح الرباغین عربیست بغارکر زاج سوج
کوینند وکفته شد ملح الصیاغه عربیست بغارکر تنکار کویند وکفته شد

ملح

ملح بوتیه نوشادر است وکفته شود ملح سنجری بغارکر نمک
طعام کویند ملح ظاهر ملح العرب بغارکر بوزه درخت بوه
کویند ملح هندی بغارکر نمک هندی کویند ح لطیف ملح نفطی
مسهل سودا بود ح ی ملالح قاقلی است وکفته شد ملوخیا
نوعی از خبازی است وکفته شد مطاح بغارکر طوسک
کویند ملوثیا مثلوثیا است که کفته شد ممیران مامیران
است وکفته شد ممسک الارواح اسطوخودوس است وکفته شد
منج بغارکر نخ کویند و بنک کویند اکر میم مفتوح کویند و بنون
زده اسم بزرابنج است واکر مضموم کویند و بنون زده اسم
مرج است وکفته شد جیم ساکن من بطلی که بر درخت
افتد از ان من خوانند ترنجبین دکز نکبین و شیرخشت وغیره
ح اع منج اسم برده کافور را کویند منبسم حب المیم است
وکویند منجوشه عربیست بغارکر سنبل رومی کویند کان ناردین
است وکفته شود مندغوره عربیست بغارکر لفاح کویند وکفته شد
منشور ر عربیست بغارکر خیری کویند وکفته شد منزلی اسم بند
است بغارکر عود کویند منج اراد شان بغارکر تخم خیری کویند موز
درختیست مانند نخل و ثمره برا موز کویند ح ر موردا سفرم
بغارکر مورد بری کویند و در آس طبیعت آن کفته شد ح ر ۲

موّ یونانیست ومیون نیز کویند وان بیخ است ح ی ۲

مومیای مشهور است ح ۳ کـ ۲ ی ا مولوبدا یا اسم

یونانیست بتازی کحالة کویند موم شمع است کفته شد

موشی دربندی فارسیست وانرا بوش دربندی کویند

مولی یونانیست بتازی پیوند کویند وپیند کویند ودر حرمل طلعت

سان کفته شود موراسون شقاقل بود وکفته شود موفیون نوعی از

سموم است نزدیک به بیش مها عربیست بتازی بلور

کویند ودر احجار کفته شد ومهی نیز کویند مهبا نوعی از چوبک اشنان

است میم مفتوح وبها ذده دال ساکن وبعضی میم مفتوح

کویند وها مفتوح وبدال زده میسن درخیست بزرک میعه

دو نوعست سائل ویابسه سائل را عسل لبنی کویند ویابسه

را بخور کویند ح ی ک ر میشهار اتحران است وکفته شد

میسم حب المنسم است وکفته شود میختیج بتازی

پختیجوش کویند ح مویزج زبیب الجبل است وکفته شد

بتازی مویزک کویند ح ی ۳ میلیوس بتازی شراب سوسنی

کویند والله اعلم باب النون نارجیل

عربیست بتازی کردوی هندی کویند ونارکیل خوانند ومشهور است

ح ی ۳ کـ ح ۲ نارنج مشهور است پوست وی ح

۳ حاضی

۳ حاضی وی ب ی انجم وتخم وی ح ی نانخواه فار

سیست ورنیان نیز کویند ومشهور است ح ی ۳ کـ

ح ۲ نارمشک اقماع رمان هندی است وکفته شد

ح ای ۲ کـ ح ی ۳ نارفارسین نوعی از نار است

که بعضی از نیوعات مغشوش کرده اند وان کشنده بود

ناردین بتازی سنبل رومی کویند ح ای ۳ نافوج بیخ نوعی

از سوسن بریّی که اکراد لبوث نارکیوا ختیخاش است

وکفته شد نارکلب بتازی نیش سک کویند کلب معلوم ناغیت

بربریست وان نارشک است وکفته شد ناطف بتازی

فنیط کویند مع نبق رطب یابس بتازی کنار تر وخشک

کویند رطب ویابس معلوم رطب ب ار کـ ی ایابس

ب ی نبید دوشابی شراب دوشابی حرارت وی

کمتر از خرمائی بود ح ر نبید التمر شراب خرمائی ح ر نبید

العسل شراب عسل ح بغایت نبید العابنبد والتین والزبیب

شراب فایند وانجیر ومویز شراب فایند وانجیر صفرا

وی مزاج را موافق بود وشراب زبیب ح روسو

دای مزاج باید که از ان اجتناب نمایند نبید النارجیل

جیل سکری نیکو بود نبات مشهور است مع نبات

الرعد کلاه است بغارکر نبات معلوم است ورعد مفهوم

نجب پوست سلیخه است ونجب الاسم هر قشری بود اما مخصوص سلیخه نیم نجیا نجیر این اسم ۳ اسم بید کیا است که انرا هیل کوینده وکفته شد نحاس بغارکر مس کوینده وان انواعست ومس چون بسوزند روسخج کوینده وکفته شود ح ر ۳ نحام عربیست بغارکر مرغابی کوینده وکفته شد ح نخاع عربیست بغارکر نبت مازو کوینده نخاله عربیست بغارکر سبوس کوینده ح ی ا ندّ بغارکر کشته کوینده بخدر وی مقوی قلب بود ندع صعتر بری است وکفته شد نرجس عبهر کوینده بغارکر نرکس کوینده مع کسع ح ی کسع ۳ نرو طلاشیت مرکبت نسرین کیاهیست کوهی که ورق ان بورق خیار زه مانند نرو کته زرد صینی است وآن دو نوعست یکی را کل مشکین کوینده ویکنوع کلانریق ح ی اکسع ۲ کسع ۳ نسر کوینده مرغیست بغایت بزرک بغارکر انرا کرکس کوینده در طیران چون کردد از مشرق بمغرب پرواز کند وهم دران روز باز کردد واین از عجایب هاست کوشت وی ح ی نش عربیست بغارکر نشاسته کوینده ب ۲ ر نشاره طبع وی طبع درخت بود نضار درخت

کز

کز چون در کوه روید نضار کوینده وچون در زمین روید اثل کوینده نطرون بغارکر بوره ارمنی کوینده در بوره طلعت ان کفته شد نعنع بغارکر راقوته کوینده ومشهور است مع کسع ح عا کسع ح ۳ ی ی ا نعام عربیست بغارکر اشترمرغ کوینده نقط سیاه بود وسفید بود ومشهور است ح ی عا کسع نقد عصفر است وکفته شد نلك شجر زعرور است وکفته شد نمام سنبر است وکفته شد نمل عربیست بغارکر مور کوینده نمر بغارکر پلنک کوینده وترک که کفته شد مهره اوست که درین دنب وی پیدا شود وانرا جا لنمر کوینده وکفته شد پیه وی ح ی نمیسقن کرسنه است وکفته شد نوارس نوعی از قشاء بزرک است وانرا الجره العرس کوینده نوره کلس است بغارکر آهک کوینده بغسول وی مع ی آب نرسیده ح بغایت نوشادر معدنی بود وعمل بود ح ی ۳ نوه التمر بغارکر استه خرما کوینده ح ی نوی الاهلیلج الکابلی عربیست بغارکر استخوان هلیله کابلی کوینده ب ی ۲ نوح لبلاب است وکفته شد نهق جرجیر اما اوست وکفته شد نهشل خشخاش قل است وکفته شد نیلوفر مشهور است ب ر ۲ نیلج بغارکر نیله کوینده وآن عصاره نیل

[illegible]

است نیمقا رومیست بغارکر نیلوفر کویند وکفته شد نیشوق

آلوچه است و درا ادرک کفته شد طبعت آن نیل درختیست

کرعصاره وی نیلج است وشجرهٔ وبرا عظلم کویند ح ای

م کـ ب اکـ ب ع ومحتاج باعراب نیست

باب الهای ناک بغارکر پیل کویند ومشهو

راست ناکول کویند تراب الهالک است وکفته شود

هبید حب حنظل است وکفته شود هربد حمارقبان

است وان جانوریست کوچک وبسیارپای وخرازی الرا قریک

کویند هدهد بغارکر مرغ سلیمان کویند ومشهوراست هرنوه

ثمر درخت عود است هرو بغارکر دارزرد کفته درعروق

الصفر طبعت ان کفته شد هرفلوس بقلهٔ یهودیه بود وآ

ن نوعی از کاشن برّی بود هرفوبیون رومیست بغارکر سنبل

کویند ودر تمام طبعت آن کفته شد هرصمان قرطمان است

کفته شد مع کـ ب کـ ح ی هزارجشان بغارکر تخدشش کو

یند ومعنی هزار جشان بغارکر هزار کز بود هزار معلوم در فاتحرا عشوهٔ اسد

طبعتسان کفته شد هزاراسفند بغارکر سپند کویند ودر حرمل کفته شد

هشفیقل بغارکر گزرا آبر کویند وان شقاقل است وکفته شد

هشت دبان عود هندیست ح ی ۳ هفت برج ماذریون

است

است وکفته شود هلیون بغارکر خربزه کویند هلقیقا بغارکر

کاشنی کویند وکفته شود هلموث حلموث است وکفته شد ح

ر کـ ع هنک هندبیست وان ورق حلبیست صمغ

آنست هندبا بغارکر کاشنی کویند وکاشنی شامی را

انطونیا کویند وطبعت آن کفته شد ب را کـ ع ب ی ا

کـ ع ی ۲ هوم المجلس مرانیه است کفته شد هوفاریقون

دوای رومی است ح ی ۳ هوجره عصی الراعی ا

ست وکفته شود هوفسطیداس یونانیست وان عصاره

لحیة التیس است وکفته شد هوفیلوس یونانیست بغارکر

شنکار کویند هیل بوا قاقلهٔ صغار است وکفته شد ومشهور

است هیشه بغارکر کنگر کویند هیرون قصب است و

کفته شد هیزاربا نعنع است وکفته شو باب الوو

واجد بلغت اهل یمن لبلاب است وکفته شد وبر عربیست

وان فرد است وکفته شد وج بغارکر اکر کویند ح ی ۲

کـ ع ۲ وجبخیرق در بیمه خراسانی بدین نام خوانند ح ی

۲ ودع کچلک کویند وشرازی کوش ماهی کویند واو مفتوح

دال مفتوح وبعین زده وبعضی واو مفتوح وبدال زده کو

یند عین ساکن وَدَج زوفای تر است کفته شد ورل عربیست

بغارکر برۀ مار کویند ورل ماهی سقنقور است وکفته شد ورانجالوز
کرسته بیضا است وکفته شد ورطوری سیطاخیس است
وکفته شد ورس نبات یمنی است ح ی ۲ وزر عرجیت
بغارکر کلا کویند ب ای سم ورد الحمار عرجیت بغارکر کل
بجته کویند ب ی ورد منتن عرجیت بغارکر کل کنده
کویند ورد معلوم ورد الحمیر عرجیت وان نوعی از ورد
تصلیب است که انرا ذکر خوانند ورد معلوم ورد الزائیه
بغارکر کل خطمی کویند وکفته شد ورد معلوم ورد دفرا بغارکر
شقایق النعمن کویند وکفته شد ورد معلوم ورد لحب کبکیج
است وکفته شد بغارکر کسی ویران کویند ورد معلوم ورد صینی
عرجیت بغارکر کلا نسرین کویند وکفته شد نسرین ورشان
عرجیت بغارکر مرغ آتشی کویند ورق الخوخ عرجیت بغارکر برک
شفتالو کویند ورق جاصی برک آلوی سیاه چون با شراب به
پزند و بدان غرغره کنند قطع سیلان مواد از لثه بکند
والغرب والصرفاء والدلب والکرم والسرو
والعلیق والبلوط والزیتون والشوکة المصریه
والسمسم والخلاف والسوسن این جمله عرجیت
بغارکر برک آلو برک ورک و برک کز و خیار و برک زرد

کنجد است

ورد

وسرو ۳ کل و برک بلوط و زیتون و مغیلان و بر
ک کنجد و بید و سوسن کویند بجهت ان اعراب این
اوراق کرده شد که انرا اسامی مکرر آمده واعراب شد ورق
سوسن ح را ورق کنجد ب ر ورد العلیق کلا ۳ کلا کویند ب
ی ورق اللوز بهار بادام است ب ورد السفرجل بغارکر
بهار به کویند ب وزغه کویند حربا است وکفته شد کوشت
وی سم مهلک است ورسیلخ بغارکر لیمو دارو کویند و آن
نباتیست که در کوه روید ح ی وسمه ورق نیل است
ح ای ۲ وسخ الاذن عرجیت بغارکر چرک کوشت کویند
وسخ کوابر النمل عرجیت بغارکر مومیای نخلی کویند
وشیج بغارکر اشه کویند و دراشق کفته شد وشق حیوانیست
ح ی وغد بادنجان است وکفته شد وقل مقل خشک
است وکفته شد ولیع بغارکر غدۀ خرما کویند که ان جدا
ل است وکفته شد وبن انکور سیاه است ودر عنب
کفته شد وشیره بغارکر کلا سفید کویند باب
الیاء یاسمین بغارکر کل یاسم کویند و مشهور است
ح ی سم یاقوت مشهور است وی بخاصیت
روح و حرارت غریزی را برافروزاند یبروح

بغارکریخ لفاح کویند ب ی سه یبروح هر نباتات که ور
وبرالبن محرق ومسهل سقطع بود انرا یتوع خوانند مانند
شبرم وعشر ولاغیه وماذریون وعرطنیثا وماهودانه
وعلقا وامثال ان ح ی ع م یحصص نوعی از کرفس
بزرگست وکفته شد انواع کرفس یدره تسوس ا
است وکوه شد یرقه یونانیست وآن نحاما اقطی
است وکفته شد یربوع بغارکر موش دشتی کویند براع
عرچست بغارکرنی کویند یرابیح یبلیون است وکفته شد
یرنا حنا است وکفته شد یشنق بغارکر شب کویند و مشهور
الست یعقوب کبک نر است ودر قبیح طبعت ان کفته شد
یعضید کاشن بری کویند یغمیصا روسیت بغارکر
ریه است وکفته اشد یقطین هر درخت که وبرا ساق ا
افراخت نبود مانند کدو وخربزه وحنظل وخیار امثال
آن انرا یقطین کویند یلنجوج عدد هندی است وکفته
شد یمام بغارکر بوتیمار کویند ینبوت خرنوب است
وکفته شد بغارکر کردنه کویند ب ی سم ینتون نافیثا الست
وکفته شد ینسق بلغت اهل اندلس است وانرا بغارکر
اذدو سداب کوهی کویند ینمه بغارکر سنبل دارو کویند
یا مفتوح ونشوزده
میم مفتوح وبهارده
. ولله اعلم بالصواب
م م م

arrive